جمال شورجه (فیلمساز) | ابوالقاسم طالبی (فیلمساز) | محمد کاسبی (بازیگر) | رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز) | شهریار بحرانی (فیلمساز) | داریوش ارجمند (بازیگر) | داود میرباقری (فیلمساز) | مرتضی شعبانی (مستندساز) | پروانه معصومی (بازیگر) | مهدی فقیه (بازیگر) | ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز) | فرج‌الله سلحشور (فیلمساز) | هادی محمدیان (پویانما) | مجید مجیدی (فیلمساز) | شهید آوینی (فیلمساز) | نادر طالب‌زاده (کارگردان)

فلسطینیان اسپیلبرگ ندارند

دکتر علیرضا معاف

هر کس فیلم شجاع دل ساخته مل گیبسون و یا گلادیاتور ساخته ریدلی اسکات را ببیند تا مدتها به کشمکش خوب‌ها و بدها در این فیلم‌ها می‌اندیشد.غرب و دنیای غرب، هنر و روایت و سینما و تصویر را جدی گرفته و برای تبدیل روایت منتخب خود به روایت هژمونیک و دیسکورسیک، هنر را به بهترین شکل به خدمت میگیرند. این روزها شاهد ظلم بی‌سابقه و نابودی تدریجی غزه و کشته شدن ده‌ها هزار انسان بی‌گناه و کودکان و زنان هستیم.صحنه‌های تراژیکی که وجوه دراماتیک فراوان دارند و فاجعه‌ای که وجدان هر انسان پاک‌سرشت را به درد می‌آورد و اگر به درستی روایت شود،صحنه حق و باطل آشکار می‌شود اما بسیاری از رسانه‌ها آنچنان‌که باید از این ده‌ها هزار کشته مظلوم غزه یاد نمی‌کنند و هیچ کارگردان حرفه ای درباره این مردم بی‌پناه و مرگ غم‌انگیزشان فیلم سینمایی نمی‌سازد. اما تا دل‌تان بخواهد همزمان با این کشتار بی‌رحمانه درباره ظلم هشتاد سال پیش هیتلر به یهودیان لهستانی و اروپایی فیلم ساخته شده و ساخته می‌شود و در ابعاد وسیع از کانال‌های تلویزیونی به زبان‌های مختلف پخش می‌شود.

از فراوانی پخش این نوع فیلم‌ها از کانال تلویزیونی ماهواره ای غیر فارسی زبان گزارش تفصیلی ندارم، اما کانال‌های فارسی زبان خارج از کشور تا دلتان بخواهد درباره فیلم‌های حکایتگر جنایت علیه یهودیان از سوی هیتلر و ارتش‌اش فیلم به نمایش می‌گذارند. چند کانال هستند که تمام وقت در ۲۴ ساعت شبانه‌روز فیلم سینمایی پخش می‌کنند. شبکه‌هایی مثل‌ام بی‌سی پرشیا، گرند سینما، FX1, آوامکث، پرشیانا سینما، جم فیلم، جم کلاسیک و بسیاری دیگر.....

کانال‌های ماهواره‌ای مذکور هر شب و یا هر روز یکی یا چند تایشان فیلم‌های حرفه‌ای خوش‌ساخت و تاثیرگذار درباره مظلومیت یهودیان تحت آزار و شکنجه و کشتار آلمانی‌ها را پخش می‌کنند این در حالی است که همان رفتارها توسط نتانیاهو، دولت و ارتش اسرائیل به صورت عینی همزمان در غزه جاری و ساری است. از فیلم‌های قدیمی‌تر مثل «فهرست شیندلر» استیون اسپیلبرگ (۱۹۹۳) گرفته تا «پیانیست» رومن پولانسکی(۲۰۰۲) و تا جدیدترین آنها به نام «will» تولید کشور بلژیک در سال ۲۰۲۴ و بسیاری فیلم‌های دیگر را شامل می‌شود. هر شب یک یا چند کانال فارسی زبان، این فیلم‌های قوی و مهم و تاثیرگذار را پخش می‌کنند و آن‌قدر ذهن و ضمیر و همدردی شما را با یهودیان ۸۰ سال پیش همراه می‌کنند که شما فلسطین و غزه و ظلم و جنایات اسرائیل را فراموش می‌کنید و حتی شاید ناخودآگاه حق را به دولت و ارتش نتانیاهو بدهید!

دنیای غم‌انگیز و کثیفی داریم. هزینه جنایات اروپا و آلمان و هیتلر و ارتش‌اش را باید مردم فلسطین بپردازند. به نظرم کانال‌های ماهواره‌ای در سراسر دنیا با پخش هدف‌مند و حساب‌شده و پرشمار این نوع فیلم‌ها، پرداخت هزینه‌ی آن از سوی زنان و کودکان فلسطینی را در نظرها عادی‌سازی می‌کنند. مگر می‌شود فیلم حرفه‌ای، قوی، خوش‌ساخت و تاثیرگذار «پیانیست» را دید و بر روی مبل میخکوب نشد و با یهودیان ۸۰ سال پیش اروپایی همدردی نکرد؟ مگر می‌شود فیلم «درس‌های فارسی» (۲۰۲۰) وادیم پرلمان کارگردان اوکراینی را دید و با مظلومان نمایش داده شده همراه نشد. چند شب پیش یکی از شبکه‌ها، فیلم تاثیرگذار «فهرست شیندلر» را نشان می‌داد با اینکه قبلا دیده بودم، ولی آن‌قدر جذاب است که فیلم را از میانه تا آخر برای بار چندم دیدم.

یهودیان افرادی مثل اسپیلبرگ، پولانسکی، پرلمان، هالیوود، غول رسانه‌ای جهان روبرت مرداک و بیشمار اشخاص و سازمان‌هایی از این دست دارند. اما فلسطینیان مظلوم تحت ظلم ۷۰ ساله اسرائیل هیچ‌کدام از اینها ندارند تا مظلومیت‌شان را نشان دهند و جنایات اسرائیل را به نمایش بگذارند. حتی شبکه‌های عرب زبان مثل mbcها هم بیشتر با اسرائیل و یهودیان اروپایی جنگ جهانی دوم همراهند تا فلسطین مظلوم این‌روزها. این کانال‌ها اغلب در مقابل این همه ظلم جاری در غزه در بهترین حالت سکوت کرده و نظاره‌گرند.

سازمان‌های پربودجه تولید فیلم در کشور ما (مانند سازمان اوج و فارابی و سیمافیلم و...)که خارج بازی‌اند و یا در آفسایدِ.هلدینگها و کارتلهای تولید فیلم در دنیای اسلام کجا هستند؟

پیش از این نوشتم که فردوسی قهرمانان جبهه مقاومت که شاهنامه آنها را بنویسد و بسراید کجاست؟حالا می‌گویم که اسپیلبرگ و مل گیبسونی که روایتگر هنرمندانه دردهای مردم غزه باشند کجا هستند؟

نگاهی به مستند «پشت کوه‌های علی زنگی» برنده فانوس پانزدهمین جشنواره عمار

روایتی از ماندن برای وطن

محمد محمدی

مستند «پشت کوه‌های علی زنگی» روایتی الهام‌بخش از زندگی دکتر حسن بسکابادی است؛ پزشکی که از دل محرومیت و فقر روستایی در خراسان جنوبی، تا قله‌های دانش و تخصص پزشکی، مسیری پر فراز و نشیب را پیموده است. این مستند نه فقط شرح زندگی یک پزشک، بلکه دعوتی است به ماندن، ساختن و خدمت کردن در وطن.

داستان از روستای دورافتاده علی زنگی آغاز می‌شود، جایی که کودکی در خانواده‌ای فقیر به دنیا می‌آید و به دلیل شرایط سخت زندگی و سیستم ارباب رعیتی، از تحصیل محروم می‌ماند. اما سرنوشت، او را به مسیری متفاوت می‌کشاند؛ اتفاقی او را به مدرسه می‌برد و جرقه‌ای از علاقه به تحصیل در وجودش شعله‌ور می‌شود.

«پشت کوه‌های علی زنگی» به زیبایی نشان می‌دهد که چگونه می‌توان با وجود تمام موانع و سختی‌ها، بر مشکلات غلبه کرد و به اهداف بزرگ دست یافت. دکتر بسکابادی در دوران تحصیل با چالش‌های بسیاری روبه‌رو بوده است، اما هیچ‌گاه دست از تلاش برنداشته. حتی در دوران دفاع مقدس نیز که به جبهه‌های جنگ می‌رود، تحصیل خود را رها نمی‌کند و با پشتکار مثال‌زدنی، در رشته پزشکی دانشگاه مشهد پذیرفته می‌شود. درسی از استقامت، تلاش بی‌وقفه و باور به توانایی‌های خود.

نکته حائز اهمیت در این مستند، تأکید بر ماندن در ایران و خدمت به مردم، به ویژه کودکان این سرزمین است. دکتر بسکابادی که اکنون به عنوان رتبه یک فوق تخصص اطفال در سامانه وزارت بهداشت شناخته می‌شود، نمونه بارزی از موفقیت و خدمتگزاری در داخل کشور است. او با ماندن در ایران، نه تنها به پیشرفت علمی خود ادامه داده، بلکه توانسته به جامعه و به ویژه کودکان نیازمند، خدمت کند. او به طور مداوم به روستاها و مناطق محروم به خصوص مناطقی که در دوران کودکی در آن زیسته است، می‌رود و رایگان اطفال را معاینه می‌کند. این پیام مستند، در شرایطی که مهاجرت به دغدغه‌ای برای گروهی از جوانان تبدیل شده، بسیار ارزشمند و قابل تأمل است. سوژه و قهرمان مستند «پشت کوه‌های علی زنگی» در این خاک، با تلاش و پشتکار، به بالاترین مدارج رسید و در عین حال، منشأ خیر و برکت برای هموطنان خود بوده و هست.

علیرضا باغشنی، کارگردان و تهیه‌کننده دغدغه‌مند سینمای مستند ایران، با ساخت آثاری چون «پشت کوه‌های علی زنگی» و «نفس» نشان داده که به روایت داستان‌های انسانی و اجتماعی با رویکردی امیدوارانه علاقه دارد. در «پشت کوه‌های علی زنگی» با تمرکز بر زندگی دکتر بسکابادی، نه تنها به مسیر پر فراز و نشیب او از فقر تا تخصص پزشکی می‌پردازد، بلکه موضوعاتی مهم مانند اهمیت ماندن در ایران و خدمت به مردم را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. باغشنی با انتخاب سوژه‌هایی الهام‌بخش و پرداخت داستانی جذاب، تلاش می‌کند تا با زبان سینما، انگیزه و امید را در جامعه تقویت کند و الگوهایی از موفقیت و خدمتگزاری را به ویژه برای جوانان ارائه دهد.

نگاهی به فیلم «خائن کشی» به کارگردانی مسعود کیمیایی

خائن کِشی!

آرش فهیم

«خائن کشی» سی‌امین فیلم بلند سینمایی مسعود کیمیایی است که پیش از این در چهلمین جشنواره فیلم فجر به نمایش درآمده و در سال ۱۴۰۲ در قالب یک سریال نمایش خانگی منتشر شده بود. فیلمی که این روزها روی پرده سینماهای کشور رفته است اما به رغم آوازه کارگردانش و همچنین فهرست بلند بالای بازیگرانش، مخاطب چندانی نیافته است و یکی از کم فروش‌ترین فیلم‌های سال لقب گرفته است. در این نوشتار به دلایل شکست فیلم جدید مسعود کیمیایی می‌پردازیم.

فیلم «خائن کشی» به لحاظ تماتیک، ترکیبی از آثار قبلی مسعود کیمیایی است. این در تیتراژ ابتدائی فیلم هم نمود یافته که دیالوگ‌ها و موسیقی متن چند فیلم کیمیایی در آن ترکیب شده است. مضامینی چون رفاقت، غیرت، عشق به وطن، اعتراض، مبارزه، حق طلبی و بازنمایی فضاها و محله‌های جنوب شهر، از دغدغه‌های همیشگی برجسته در آثار کیمیایی است که در «خائن کشی» نیز همه آنها را می‌توان در متن یک روایت تاریخی برگرفته از واقعیت دید. کیمیایی و همکارانش در این فیلم تلاش کرده‌اند تا این مضامین را همراه با تصویری از جامعه شهری ایران در دوره ملی شدن صنعت نفت و دولت مصدق، دو سه سال قبل از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ نمایش دهند. ماجرای شبیه به افسانه رابین هود محور فیلم قرار گرفته به این ترتیب که گروهی از طرفداران مصدق اقدام به سرقت مسلحانه از بانک می‌کنند تا به طرح قرضه ملی برای حمایت از دولت کمک کنند و بعد از آن برای این گروه چالش‌های مختلفی شکل می‌گیرد. اما فیلم در هر دو زمینه -نمایش مضامین کلیشه‌ای آثار کیمیایی همچون رفاقت و بازنمایی بخشی از تاریخ- ناموفق است.

اینکه مسعود کیمیایی در ۸۰ سالگی همچنان بر کارگردانی و تولید فیلم اصرار دارد جای خوشحالی است و من از خدا می‌خواهم آقای کیمیایی تا سال‌های سال، سرحال و سرزنده به کار فیلمسازی مشغول باشند. وقتی کهنسال‌ترین کارگردان سینمای خودمان یعنی مسعود کیمیایی را با پیرترین کارگردان سینمای آمریکا یعنی کلینت ایستوود مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم پیرمردهالیوودی در ۹۰ سالگی همچنان باقدرت فیلم می‌سازد، اما پیر سینمای ما از ۶۰ سالگی رو به ضعف و کهولت رفت! واقعیت این است که کیمیایی حدود دو دهه است که گویی به آخر خط رسیده است و دائم با آثار ضعیف از نظر ساختاری، حرف‌های خودش را بدون توجه به نیازها و مناسبات روز جامعه تکرار می‌کند که در فیلم «خائن کشی» هم این اتفاق افتاده است. شهید آوینی در نقدی بر فیلم «گروهبان» که سال ۶۹ منتشر شد، درباره مشکل بزرگ کیمیایی در ساخت فیلم نوشته بود: «دوران او سپری شده است و هیچ تلاشی هم برای سازگاری با این دوران جدید نمی‌کند.» متأسفانه نظام فکری و احساسات و تصویر این کارگردان کهنه کار، کهنه است و در همان دوران جوانی‌اش باقی مانده و جلو نیامده است.

به همین دلیل هم هر آنچه در فیلم «خائن کشی» درباره احقاق حق و مردم و وطن دوستی و عشق و رفاقت و مبارزه می‌گوید برای مخاطب امروز ملموس و قابل درک نیست. شاهد مثال هم اینکه با وجودی که نام‌های بزرگی فهرست طولانی «خائن کشی» را یدک می‌کشند، این فیلم با گذشت حدود یک ماه از اکران اما جزء آثار کم فروش سال سینمای ایران قرار دارد. حتی نسخه سریالی آن هم هیچ استقبال و تماشایی را در پی نداشت!

با این حال باید یادآور شد که فیلم «خائن کشی» از نظر کارگردانی و اجرا نسبت به آثار یک دهه اخیر مسعود کیمیایی جلوتر و بهتر است. فیلم از ترفندها و تکنیک‌هایی هم برای بیان مفهوم خودش استفاده کرده است. یکی از پرکاربردترین این تکنیک‌ها که هم ترکیب رنگ و جلوه ویژه‌ای به فضای این فیلم بخشیده و هم معناساز است، استفاده خاص از نور و سایه روشن است. اغلب فضاهای فیلم ترکیبی از ظلمت و سیاهی و روشنی و نور هستند که گویای آن است که مردم و مبارزان آن دوره بین ظلم و عدل در تردد بودند. اما این بهبود فقط در جلوه‌گری و پرطمطراق بودن چند سکانس و طراحی صحنه خلاصه شده است، وگرنه صحنه‌های داخلی فیلم فاقد شکل و شمایل سینمایی و بیشتر تئاتری هستند، بازی‌ها به شدت باسمه‌ای و بی‌روح و همان سکانس‌های باشکوه اکشن نیز بی‌دقت و بعضا خام دستانه ترسیم و طراحی شده‌اند. مثل سکانس میتینگ حزب سومکا که یک نفر به سادگی وارد آن می‌شود و در میان جمعیتی انبوه، فردی را به قتل می‌رساند و مثل آب خوردن از آن جمع خارج می‌شود! و یا سکانس آخر فیلم، نحوه مواجهه افسران ارتش با یکدیگر و اختلاف نظرشان بر سر تیراندازی به محل اختفاء گروه محوری فیلم را به یادآورید که این گفت وگوها و اجرای سه چهار نفری افسرها تا چه حد باسمه‌ای و ساده انگارانه طراحی شده است و هیچ نشانی از قرار داشتن یک کارگردان باتجربه و با سابقه تولید ۳۰ فیلم در آن وجود ندارد.

مشکل اصلی «خائن کشی» همان نقصان آثار ۲۰ سال اخیر کیمیایی است؛ ضعف در روایت و قصه‌گویی! خائن کشی هم مانند خیلی دیگر از آثار دو دهه اخیر کارگردانش نمی‌تواند داستان سرراستی برای مخاطبش تعریف کند و روایت‌های فرعی و داستانک‌های آن باعث پرت شدن حواس مخاطب و به هم ریختن انسجام آن شده است. از طرفی هم شخصیت پردازی ضعیف و ابهام در روابط آدم‌ها باعث می‌شود که مخاطب به سختی بتواند تا پایان با کاراکترها و دنیای فیلم همراه شود. با توجه به طولانی بودن زمان فیلم هم، مخاطب خیلی زود و در همان یکسوم ابتدائی از دنبال کردن قضیه خسته می‌شود و از دقیقه ۴۰ به بعد ادامه تماشای فیلم جانکاه است.

یک معضل اساسی «خائن کشی» این است که مسئله مشخصی در آن نیست یا حداقل اینکه فیلم از تثبیت مسئله خودش در ذهن مخاطب ناتوان است. نه رفاقت‌ها و روابط عاطفی فیلم قابل لمس و احساس هستند و نه مفاهیم سیاسی و تاریخی فیلم، معنای مهمی پیدا می‌کنند. این فیلم درباره مضامین ادعایی خودش همه‌اش شعر و شعار و بیانیه صادر می‌کند. این درحالی است که برای طرح یک روایت تأثیرگذار تاریخی به ویژه برای درونمایه مردم دوستی و عشق به وطن، ابتدا باید قهرمان خلق کرد یا حداقل شخصیت‌هایی که به واسطه آنها مفاهیمی چون مبارزه، وطن‌پرستی و عدالت جویی در فیلم جلا یابند. اما شخصیت‌های به ظاهر مثبت فیلم، آن‌قدر رنجور و مفلوک هستند که لذتی از شعائر مقدس و درست مطرح شده در فیلم ایجاد نمی‌کنند. حتی موضع فیلم در قبال مصدق هم نامعین و متناقض است و مشخص نمی‌شود که از نگاه این فیلم، مصدق خادم است یا خائن؟ یعنی همه جا مصدق را در موضع ضعف و ناتوانی و حقارت به تصویر کشیده است؛ خصوصا در پایان فیلم، آنجایی که مصدق، از سوی مأمورها مثل یک خائن در حال کشیده شدن است و به قول آقای مستغاثی، بهتر بود اسم فیلم «خائن کِشی» گذاشته می‌شد!

«خائن کشی» به خاطر مقطع تاریخی مورد روایتش، جای آن را داشت که خوانشی امروزین بیابد و جنبه ملی و راهبردی برای شرایط دوران ما بیابد. چون موضوعی که زمینه فیلم است یعنی ماجرای طرح قرضه ملی از سوی دکتر مصدق در پی تحریم نفتی ایران از سوی دولت‌هایی چون انگلستان درواکنش به ملی شدن صنعت نفت به‌وجود آمد. یعنی فیلم می‌توانست روی این موضوع مانور دهد که قدرت‌های جهانی حتی در مواجهه با مصدق و دولت وقت ایران نیز صرفا به‌خاطر ملی شدن یک انرژی خدادادی، اسلحه تحریم را علیه ایرانیان به کار بردند.

فیلم خائن کشی حدود ۴۰ بازیگر دارد و ویترین پر نام و نشانی را تشکیل داده است. اما این ویترین فقط باعث شلوغ شدن فیلم شده‌اند و ارزش افزوده‌ای ندارد! خیلی از بازیگرهای فیلم با اینکه جزء هنرمندان توانمند و چهره محسوب می‌شوند اما حضور کوتاه و دو سه دقیقه‌ای دارند و معلوم نیست که چرا برای یک حضور خیلی اندک این چهره‌های مطرح و شناخته‌شده به کار گرفته شده‌اند. نکته اینجاست که با وجود این تعداد قابل توجه از بازیگرهای معروف و بعضا توانا، اما هیچ بازی در خور توجهی در فیلم نمی‌بینیم و هیچ کدام از نقش‌آفرینان فیلم خائن کشی، حضور درخشان و به یادماندنی ندارند. فیلم اخیر مسعود کیمیایی از نظر بازی گردانی دچار اشتباه است، چون شیوه بازیگری در اغلب لحظات فیلم تئاتری است. یعنی در خیلی موقعیت‌ها بازیگرها رو در روی هم می‌ایستند و به‌جای بازی سینمایی، مثل بازیگران تئاتر، دیالوگ‌های خودشان را با صدای بلند و به شکل تصنعی و شعارگونه فریاد می‌زنند!

ترکیب بازیگران فیلم «خائن کشی» هم بسیار جالب است؛ فرزند کارگردان (پولاد کیمیایی) مثل همیشه یکی از نقش‌های اصلی و مهم فیلم‌های پدرش را هدیه گرفته، فرهاد آئیش با همان حالت و فیگور کمدی در نقش دکتر مصدق بازی کرده، به اضافه نقش‌آفرینی تهیه‌کننده فیلم (علی اوجی) و همسرش (نرگس محمدی)، حضور منتقد طرفدار کارگردان (جواد طوسی)، بازی بسیار سرد و ضعیف مهران مدیری، نقش‌آفرینی فوق‌العاده ضعیف دو فیلمساز که اگر اشتباه نکنم برای اولین بار به عنوان بازیگر در مقابل دوربین قرار گرفته‌اند (بهرام بهرامیان و سامان سالور) و... نشان می‌دهد که در انتخاب بازیگران، بیش از توانایی‌های آنها، نسبت و رفاقت نقش داشته است. به نظر می‌رسد که رفاقت در پشت صحنه فیلم جدید کیمیایی بیشتر معنا پیدا کرده تا در متن فیلم!

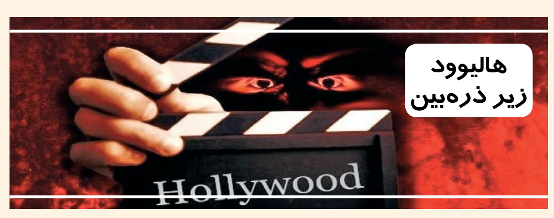

نگاهی به پویانمایی «ربات وحشی»

ترسیم جنگل به عنوان جامعه تراز!

مسیح عرفان

انیمیشن ربات وحشی (به تعبیر صحیح‌تر، ربات جنگلی) محصول سال ۲۰۲۴ توانست نمرات بسیار خوبی را از منتقدین و مخاطبان عمومی دریافت کند. این انیمیشن با حدود هشتاد میلیون دلار بودجه، توانست حدود سیصد و سی میلیون بفروشد. ربات وحشی اثر کمپانی دریم ورکس است.

بیداری!

اولین سکانس «ربات وحشی» با بیدار شدن رُز شروع می‌شود. رز یک ربات است و وقتی برای اولین بار چشمانش را باز می‌کند، گویی تازه به دنیا آمده است، در محیطی جنگلی خود را می‌یابد. رز امّا یک برنامه‌ریزی درونی دارد، چیزی شبیه به فطرت که از ابتدای بیداری با وی همراه است. این امر فطری، نیاز به هدفی برای زندگی است و رز به دنبال وظیفه‌ای است که به وی محول شده، بتواند به دیگران کمک کند. رز این‌گونه برنامه‌ریزی شده است که با کمک به دیگران به صورت مکانیکی و به دور از عاطفه و احساس، به انجام وظیفه بپردازد.

همزبانی با اهالی جنگل

رز، در به در به دنبال یافتن نقش و وظیفه است و حیوانات به‌دلیل اینکه او را نمی‌شناسند و زبانش را هم نمی‌فهمند، از وی ترسیده و با او همزبان نمی‌شوند. تا جایی که رز وقتی به پوچی می‌رسد، سعی می‌کند با رفتن بموقعیتی در ارتفاع، به محلی که تولید شده بازگردد؛ اما صاعقه به رز برخورد کرده و بازگشت رز به آن‌جایی که از آن‌جا آمده، ناموفق می‌شود. درواقع رز چیزی شبیه به انسان است، با فطریاتی که منجر می‌شود به دنبال هدف بگردد و البته این‌گونه برنامه‌ریزی شده که پس از عمل به وظیفه، به موطن خویش بازگردد.

معنای زندگی و خانواده

رز دوباره به جنگل بازگشته، با تجزیه و تحلیل زبان حیوانات با آن‌ها هم‌کلام شده و به صورت اتفاقی تخم یک جوجه را می‌یابد. رز هنگام تولد جوجه و شکستن تخم، به حسی جدید و ویژه دست پیدا می‌کند، گویا در این لحظه چیزی شبیه به عاطفه و احساس در او شکل می‌گیرد تا از رباتی که صرفا منطقی است به موجودی دارای احساس و اندیشه توأمان تبدیل شود. از این‌جا به بعد هدف رز بزرگ کردن این جوجه و تربیت او است.

موش‌مردگی!

رز در جنگل با حیوانات مختلفی آشنا می‌شود؛ ازجمله گروهی از موش‌ها که در هنگام مواجهه با خطر خود را به موش‌مردگی زده و حتی موش‌های کوچک نیز چنان در مورد مرگ سخن می‌گویند که گویا با پدیده‌ای ترسناک و ناشناخته طرف نیستند. مادر موش‌ها نیز با مرگ کودکانش برخورد سرد و عجیبی دارد. درواقع این موش‌ها به نوعی پوچ‌گرایی در مقابل مرگ دچار هستند و به‌دلیل نزدیک دیدن مرگ، دائم منتظر رسیدن وقت مرگشان هستند.

یکی از مشکلات اثر همین است؛ این انیمیشن با نادیده گرفتن جهان‌های موازی و نقش آن در زندگی پس از مرگ، متاسفانه نگاهی سطحی و پوچ‌گرایانه نسبت به زندگی دارد که در ادامه بیشتر در مورد این نگاه توضیح خواهیم داد. اما نگاهش به مرگ هم به‌دلیل اینکه گمان می‌کند پایان زندگی است و چون از ادبیات تجربه‌های نزدیک به مرگ و تجربیات علمی پیرامون زندگی در جهان‌های موازی اطلاعی ندارد، برای مخاطب حسی نامطلوب به مرگ می‌سازد که با واقعیات جهان سازگار نیست.

کرم‌خواری و ماکیاولیسم

رز که می‌خواهد جوجه‌اش را بزرگ کند، طبیعتا باید به او غذا بدهد. در نظر داشته باشید که در ادامه داستان، رز بین تمام حیوانات صلح ایجاد کرده و مدعی است تا وقتی حیوانات در نزدیکی وی زندگی می‌کنند، نباید همدیگر را بخورند. اما خودش برای رشد کودکش (همان جوجه) کرم‌های زنده را به خوردش می‌دهد و فیلمساز نیز تحرّک کرم‌ها را از نمای نزدیک نشان می‌دهد! گویا رز حاضر است برای رسیدن به هدفش (بزرگ کردن جوجه) به هر وسیله‌ای، حتی وسیله‌ای که بعدا خودش آن را ممنوع می‌کند، دست بزند. اگر کشتن و خوردن حیوانات دیگر بد است، پس چرا رز کرم‌های زنده را به خورد جوجه‌اش می‌دهد؟ اگر خوب است، پس چرا وقتی بچه از آب و گل درآمده، دیگران را از این کار منع می‌کند؟!

پَدلر و تقلیل هدف زندگی به فرآیند زیستی

پدلِر یکی از حیوانات جنگل است که تمام زندگی‌اش را وقف کندن پایه‌های یک درخت می‌کند؛ فعالیتی که در نگاه دیگر حیوانات کاری بیهوده است، اما پدلر در پاسخ می‌گوید:«فرآیند (یعنی طی مسیر) هدف است و نه رسیدن به هدف!»

این جمله از آن سخنان عجیب و غیر منطقی است. هیچ عاقلی در پاسخ به اینکه چرا برای کنکور درس می‌خواند، پاسخ نمی‌دهد که چون درس خواندن خودش هدف است! اگر کسی برای کنکور بخواند، طبیعتا دوست دارد در کنکور موفق شود و درس خواندن وسیله است و نه هدف. این جمله که طی مسیر خود هدف است، منبعث از پوچ‌گراییِ حاصل از دنیای مدرن است؛ وقتی انسان به جسم تَقلیل پیدا کند، ابعاد متافیزیکی‌اش مورد توجه نباشد و اساسا زندگی در جهان‌های موازی پس از مرگ مورد انکار عده‌ای کم‌دقت قرار بگیرد، طبیعتا زندگی در این دنیا پوچ می‌شود.اما اگر انسان‌ها مبتلا به پوچ‌گرایی باشند، طبیعتا کار نظام سرمایه‌داری لنگ می‌ماند! به همین دلیل آسمان ریسمان می‌بافند تا هدفی ساختگی و مبتذل مثل اینکه «همین زندگیت خودش هدفه!» برایش بتراشند.

تکنولوژی در خدمت زندگی

رز با قدرت تکنولوژیکش برای جوجه، خودش و روباه، یک سرپناه جادار و جذاب می‌سازد. درواقع نگاه اثر به تکنولوژی تا جایی که در خدمت بشریت است، مثبت است. اما وقتی این تکنولوژی ابزاری برای استثمار دیگران می‌شود، اثر هم نسبت به آن موضع‌گیری منفی دارد. مجموعا نگاه منطقی و خوبی است که ما را نسبت به سوءاستفاده از تکنولوژی زنهار می‌دهد.

نکته‌ای هم در مورد رز و هوش مصنوعی وجود دارد؛ اساسا از نگاه فلسفی غیرممکن است که یک ربات بتواند به فهم و شعور و احساسات دست پیدا کند، مگر اینکه دارای ابعاد فرامادی شود. زیرا ادراک و فهم نیازمند بُعدی فرامادی است که تمام اطلاعاتی که بر روی مغز ذخیره شده را یک‌جا دریافت کند. در حالی‌که هر بخش از مغز گیرنده اطلاعات خاصی است، موجودی یکپارچه و واحد نیاز است که به تمام قسمت‌های مغز دسترسی داشته، اطلاعات را پردازش و ادراک کند و طبیعتا این موجود خود نمی‌تواند نوعی موجود جسمانی باشد و ما با بعد فرامادی می‌توانیم چیزها را ادراک کنیم.

مادری، هدف زندگی رز

رز هدفی جز بزرگ کردن جوجه ندارد؛ اما وقتی همین جوجه کمی بزرگ شده و به بلوغ می‌رسد، متوجه می‌شود رز در کودکی پدر و مادرش را کشته و مادر واقعی‌اش نیست. همین مسئله باعث می‌شود به رز بگوید که او مادرش نیست و رز که هدف زندگی‌اش در گرو بزرگ کردن فرزندخوانده‌اش است، دوباره به پوچی دچار می‌شود. اینکه اثر تأکید دارد هدف زندگی را به خانواده‌داری تقلیل دهد ریشه در همان نگاه سطحی نسبت به انسان دارد. رز هم به جایی که برای اولین بار آنجا بیدار شد، بازمی‌گردد و رباتی شبیه به خودش را پیدا می‌کند. ربات به رز می‌گوید که رز برنامه‌نویسی خودش را زیر پا گذاشته، معیوب شده است. درواقع رز در طول اثر به‌دلیل ارتباط احساسی با جوجه، کدهایش را بازنویسی کرده و از ربات بودن و حالت فطری خودش دور شده است. نام اثر هم اشاره به همین نکته است، رباتی که جنگلی شده و اتفاقا ما هم با جنگلی شدن رز و دور شدن از فطرتش موافق هستیم.

ویران‌شهر انسانی در پیش است!

در بخشی از اثر شاهد نابودی تمدن‌های بزرگ امروزی و رسیدن به یک آرمان‌شهر پیشرفته هستیم. در یکی از نماها، پل معروف سانفرانسیسکو به زیر آب رفته که نمادی از نابودی آمریکا است. از آن طرف آرمان‌شهری که انسان‌ها ساخته‌اند، فضائی تصنعی دارد و البته انسان‌هایی که در آن زندگی می‌کنند نیز غرق در تاریکی، مشغول به استثمار ربات‌ها هستند. نگاهِ اثر به انسان‌ها تیره و تار است و حیوانات و رز هم باید در مقابل انسان‌ها ایستادگی و مقاومت کنند.

صلحِ بی‌معنی!

رز دیگر در جامعه جنگلی حل شده و حتی بدن فلزی‌اش نیز با گل و گیاه پوشیده شده است؛ اما در جنگلی که هر لحظه ممکن است یکی دیگری را بخورد، باید قانون حاکم شود. در حالی‌که رز برای بزرگ کردن جوجه خودش، کرم‌ها را به کشتن می‌داد، به حیوانات توصیه می‌کند که تا وقتی این‌جا هستید همدیگر را نخورید! این توصیه از طرف حیوانات پذیرفته شده و خرس با موش و روباه و... رفیق می‌شود. مشخص نیست این شعارزدگی اثر با چه منطقی در فیلم گنجانده شده است؛ چگونه حیوانات گوشت‌خوار بدون خوردن حیوانات دیگر زنده می‌مانند؟ اصلا چرا رز برای رشد فرزندخوانده خودش حیوانات دیگر را دَرید، اما حالا که بزرگ شده شعار صلح می‌دهد؟

به نظر می‌رسد راهکار اثر برای رسیدن به جامعه آرمانیِ جنگلی، غیرمنطقی است. اثر می‌خواهد آرمان‌شهر انسانی را که غرق در تکنولوژی است، در ضدیت با شخصیت‌های فیلم نشان دهد تا ما را نسبت به آن تمدن بدبین کند؛ اما راهکار خودش که زندگی جنگلی است، راهکاری غیرمنطقی و غیرقابل اجرا است.

جدال با دشمن و روحیه مقاومت

در سکانس‌های پایانی ربات وحشی، ربات‌های دیگر برای بردن رز به آرمان‌شهر انسانی جنگل را به آتش می‌کشند. حیوانات نیز در مقابل دشمن مقاومت می‌کنند و می‌جنگند. جالب توجه است که همان پدلر که عمرش را پای جویدن درخت تلف می‌کرد، با ترفندی درخت را کامل قطع کرده و با انداختن درخت در رودخانه، جریان آب را منحرف کرده و آتش را خاموش می‌کند! یعنی فیلم مدعی است که تلاش‌های بیهوده نیز روزی به کار خواهد آمد، که این هم شعاری غیرمنطقی است. مثلا کسی که از صبح تا شب به دنبال رفیق بازی است و فعالیت‌های پوچش هیچ دردی را دوا نمی‌کند، با دیدن فیلم باید به خودش امیدوار شود که شاید روزی این فعالیت‌های بیهوده به کار جامعه می‌آید! در حالی‌که می‌دانیم چنین نیست و بیهوده‌گرایی که مورد تبلیغ تمدن غرب است فقط یک هدف دارد و آن هم تضییع عمر انسان‌ها و دور شدن از اَبَرانسانی است که می‌توانند به آن تبدیل شوند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

انیمیشن «ربات وحشی» مضامین سیاسی، تربیتی و فلسفی جالب توجهی دارد، اما در ارائه راهکار ضعیف عمل می‌کند. دغدغه فیلمساز ترسیم جامعه جنگلی به عنوان جامعه تراز، زندگی حیوانی به عنوان زندگی تراز و هدف مادی و این‌دنیایی به عنوان هدف تراز است.

اما راهکار وی برای رسیدن به یک جامعه جنگلی، غیرمنطقی است و نمی‌توان بین حیوانات گوشت‌خوار و گیاه‌خوار صلح ایجاد کرد. راهکار اثر برای رسیدن به زندگی تراز که زندگی حیوانی است نیز برای انسان‌ها بی‌معنی است.رز فطرتش را بازنویسی می‌کند تا به اهداف این‌دنیایی و پَست راضی شود؛ در حالی‌که انسان ذاتا برای رسیدن به عالی‌ترین لذات و اتصال به بی‌نهایت خلق شده و اگر در این راه قدم بردارد، به زور او را به سمت درجات عالی خواهند برد؛ این یک قانون جهانی و غیرقابل خدشه است. درواقع انسان‌شناسی اثر به‌دلیل تقلیل انسان به ساحت مادی و در نظر نگرفتن ابعاد انسان در جهان‌های موازی، ناقص و سطحی است.

همچنین هدفی که انیمیشن برای مخاطب ترسیم می‌کند، به‌دلیل نقصان در جهان‌بینی و انسان‌شناسی، ضعیف و ضد فلسفه است. در نگاه دقیق فلسفی، انسان مملوّ از کمالات بالقوه است که برای فعال کردن آن باید با ساحات فرامادی مرتبط شده، هدفش رسیدن به بی‌نهایت باشد. هدفی عالی که مورد غفلت فیلمساز قرار گرفته و مخاطبین را از افق دیدی بسیار لذیذ و مطلوب که فقط رسیدن به آن می‌تواند کمال‌طلبی ما را سیراب کند، محروم کرده است.